**باسمه تعالی**

خارج اصول

۱۲/۱۲/۹۲ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز

**حجیت ظواهر (شناخت معنای حقیقی)**

**انصراف**

فهرستی که من برای نکاح دارم را دیدید؟ 23 جلد نکاح را مباحث مختلف من جمله مباحث اصولی را موضوع برداری کردم و نمایه زدم مباحثی که روحاً هم اصول است ولو اسماً مدخل مستقل هم نداشته باشد در اصول، خلاصه جنسش جنس اصولی است این فهرستش را حالا به شما می‌دهم ... و العن اعدائهم اجمعین من الاولین الی الآخرین و من الآن الی قیام یوم الدین.

من یک مکملی در مورد بحث انصراف عرض کنم و بحث انصراف حالا مقدمه‌ای باشد برای جلسه راهنماء، با این مقدمه‌ای که عرض می‌کنم این بحث را توجه بکنید مفید هست. آقایان می‌گویند گاهی اوقات می‌گویند مطلق منصرف هست به بعضی از افرادش و منشأ انصراف معمولاً می‌گویند کثرت استعمال منشأ انصراف هست در مورد سایر مناشئ انصراف خب بحثهایی هست که آیا کثرت وجود منشأ انصراف می‌شود یا نمی‌شود؟ نمی‌‌دانم علّو افراد دنو افراد نمی‌دانم امثال اینها می‌تواند منشأ انصراف بشود تناسبات حکم و موضوع می‌تواند منشأ انصراف بشود نمی‌تواند؟ این طور تحلیلهایی که آقایان مطرح می‌کنند. در این بحث انصراف یک ابهامی که ابتداءً وجود دارد اینکه می‌گویند مطلق منصرف است به بعضی از افراد آیا معنی این هست که لفظ مطلق مجازاً در معنای مقیّد استعمال می‌شود مراد از منصرف بودن چی هست؟ یعنی اینکه مستعمل‌فیه مطلق معنای مجازی است؟ این را توجه بفرمایید انسان معنای اینکه جامع بین بشرط لا و لا بشرط و آن بحثهایی که در طبیعت اعتبارات ماهیت و امثال اینها شده معنایش این نیست که شما لفظ انسان را اگر در مورد انسان عالم به کار ببرید حقیقت باشد مطمئناً انسان کاربردش در مورد انسان عالم مجاز است در این بحثی نیست که این مجاز است بنابراین حالا وقتی انصراف شما قائل هستید یعنی مثلاً

اگر می‌گویید مریض در مثال المریض لا یجب علیه الصوم به معنای مریضی است که روزه برایش ضرر دارد این معنایش این است که مریض تجوّزاً در این معنای مقیّده استعمال شده؟ به نظر می‌رسد که وجداناً این طور نیست مریض در این معنای خاص به کار برده نمی‌شود در موارد انصراف، بلکه تحلیل انصراف همان تحلیلی بود که ما قبلاً عرض کردیم آن تحلیل این است که انصراف بازگشت به تقدیر معنوی است و با توضیحی که دادیم که گفتیم که ما در واقع یک قضیه ملفوظه ذهنیه داریم یک قضیه معقوله ذهنیه داریم موضوع در قضیه معقوله ذهنیه به طور طبیعی باید همان موضوعی باشد که در قضیه ملفوظه است بیشتر از آن نباشد قید دیگری نداشته باشد ولی انصراف سبب می‌شود که موضوع در قضیه معقوله یک قیدی پیدا کند و فقط لفظی که شما به کار می‌برید شکل دهنده قضیه معقوله نباشد برای تشکیل قضیه معقوله علاوه بر الفاظ یک قرائن دیگری هم مؤثر باشد در اینکه یک قیدی اینجا به قضیه اضافه بشود خب با این تحلیلی که اصلاً از انصراف می‌کنیم آیا آن اقسامی که برای انصراف ذکر کردند اصلاً معقول هست یا معقول نیست؟ اصلاً چطوری تصوری منطقی می‌شود که یک لفظی منصرف باشد به این خاطر‌ها حالا من یک توضیحی در خصوص انصرافی که به جهت کثرت استعمال آقایان قائل شدند در مورد آن می‌دهم در مورد بقیه‌اش حالا نمی‌‌خواهم بحث کنم آنها این توضیحاتی که من در مورد کثرت استعمال می‌دهم در مورد آنها اصلاً جاری نمی‌شود این یک بحثی هست اصلاً چطوری ما می‌توانیم تحلیل منطقی کنیم؟ اصلاً چه روند منطقی می‌شود برای انصرافات آن مناشئ دیگر برای انصراف درست کرد با توجه به اینکه ما انصراف را به معنای تقدیر معنوی می‌گیریم به معنای اینکه قیدی علاوه بر قیود مذکور در قضیه ملفوظه در مرحله شکل‌گیری قضیه معقوله به موضوع یا محمول هر چیزی که انصراف در مورد او قائل می‌خواهیم بشویم اضافه می‌شود انصراف گاهی اوقات ممکن است در مورد موضوع باشد گاهی اوقات ممکن است در مورد محمول باشد هر دو چیزش تصویر دارد به هر حال یک قیدی در مرحله قضیه معقوله علاوه بر قیود مذکور در قضیه ملفوظه اضافه می‌شود این با

توجه به این تحلیل از انصراف چطوری اصلاً آن چیزهای دیگر معقول هست و آیا خب در مورد کثرت استعمال یک سؤال این هست که آیا اینکه ما می‌گوییم مطلق کثرت انصراف دارد در مقیّد باز به این معنی است که در موارد مختلف مطلق از آن مقیّد مجازاً اراده شده یا نه این نیست؟ به نظر می‌رسد آن هم معنایش این نیست که کثرت استعمال لفظ مطلق در مقیّد به نحو تجوّز در کلمه بلکه آن هم کثرت استعمال در معنای مقیّد هست به نحو تقدیر معنوی یعنی همان چیزی که ما در مورد انصراف می‌خواهیم قائل بشویم همان هم در موارد کثرت استعمالش هم به همان شکل بوده به این معنی ببینید فرض کنید که ما می‌گوییم که لفظ انسان منصرف است به مثلاً انسانی که یازده‌تا انگشت دارد مثلاً ده انگشت ... این معنایش این است که در مثالهای مختلفی که ... مثلاً حالا به جای ده انگشت تعبیر این بکنم که انسان منصرف هست به انسان متعارف با قید متعارف بگویم بهتر است بگوییم انسان منصرف است به انسان متعارف. آن این است که در موارد مختلف به تناسبات حکم و موضوع از انسان یعنی همراه انسان یک قید دیگری در قضیه معقوله افزوده می‌شود فرض کنید یک موقعی ما می‌گوییم انسان نماز برایش واجب است انسان فلان خصوصیت را دارد خصوصیات انسان وزنش بین این مقدار هست و این مقدار هست و انسان خصوصیات مادی و خصوصیات معنوی انسان فکر می‌کند انسان راه می‌رود انسان به سعادت خودش می‌اندیشد امثال این تعبیرات که حالا چه محمولات ما محمولات مادی باشد معنوی باشد هر سنخی باشد یا محمولات ما از سنخ امور اعتباری باشد انسان واجب است که به شریعتی متدین باشد نمی‌دانم انسان باید در راه کمک به مظلومان قدم بردارد حالا چه اعتباریات عقلائیه چه اعتباریات شرعیه چه غیره همه اینها چون انواع و اقسام می‌توانیم محمولات مثلاً برای کلمه انسان تصویر بکنیم اگر بگوییم در همه این استعمالات مختلف به تناسبات حکم و موضوع یک قیدی به انسان در مرحله شکل‌گیری قضیه معقوله اضافه می‌شود آن قید متعارف مثلاً و این سبب می‌شود حالا قبلاً از اینکه این مطلب را بگویم اصلاً یک شبهه‌ای را طرح بکنم که بد نیست این شبهه را ... ما اصل این سؤال را از اینجا مطرح می‌کنیم که با توجه به

اینکه انصراف از باب تقدیر معنوی است و تقدیر معنوی در مرحله شکل‌گیری قضیه معقوله است چطوری اصلاً تصویر می‌شود که انصراف را به مفاد افرادی کلمه نسبت بدهیم این سؤالی که در جلسات قبل مطرح می‌کردیم که آیا در مفاد افرادی انصراف معقول هست یا معقول نیست؟ صحبت سر این هست که یک موقعی هست که می‌گویید این لفظ استعمال می‌شود در معنای مقیّد خب اشکال ندارد اگر این طوری تصویر شما از انصراف باشد که از نوع تجوّز در کلمه باشد ولی اگر سنخه را تجوّز در کلمه نگرفتید از نوع تقدیر معنوی گرفتید و افزوده شدن یک قیدی به کلمه در مرحله شکل‌گیری قضیه معقوله اگر تحلیل شما از انصراف این باشد اصلاً چطوری معقول هست که انصراف مربوط به مفاد افرادی باشد این را اصلاً می‌شود تصویر کرد یا نمی‌شود تصویر کرد؟ حالا این را می‌خواهم بگویم که بله می‌شود حتی بنابر این مبنی هم تصویرش مانعی ندارد حالا آیا خارجاً این طوری هست یا نیست؟ آن نیاز به تأمل دارد ولی اصل تصویر ثبوتی که انصراف مربوط به مرحله مفاد افرادی باشد این معقول هست با توضیحی که عرض می‌کنم این مثال انسان را زدم ما اگر گفتیم انسان منصرف است به انسان متعارف این معنای انصراف به انسان متعارف و منشأ انصراف هم کثرت استعمال است کثرت استعمال به معنای کثرت استعمال لفظ انسان در انسان مقیّد نیست بلکه به این معناست که در مثالهای مختلف و در قضایای مختلف همراه انسان یک قید معنوی دیگر در قضیه معقوله اضافه می‌شود و همین اضافه شدن قید منشأ می‌شود که وقتی متکلّم واژه انسان را می‌شنود ذهنش از باب تداعی معانی کأنّ آن قید در مقام شکل‌گیری معنی اضافه می‌شود این توضیح را من بدهم ببینید این طور نیست که قضیه معقوله بعد از تمام شدنِ قضیه ملفوظه شروع کند در ذهن انسان شکل بگیرد من وقتی می‌گویم انسان جایز الخطاء است انسان را که می‌گویم ذهن انسان لفظ انسان را ذهن انسان می‌آید می‌شنود و لفظش را تصور می‌کند در همان مرحله تصدیق معنایش هم به ذهنش خطور می‌کند این طور نیست که منتظر بشود که انسان بیایید محمول هم بیاید تا تازه تصور موضوع و محمول را بکند همراه شنیدن موضوع تصور معنای او هم به همراه می‌آید اگر

شنیدن لفظ انسان همیشه با تصور معنای خودش و یک معنای دیگری همراه بوده باشد ولو تصور آن معنای دیگر به برکت تناسبات حکم و موضوع باشد این منشأ می‌شود که از این لفظ معنای آن قید دیگر آن قید معنوی دیگر به ذهن انسان قبل از اینکه محمول را بشنود خطور کند

پرسش: ... پاسخ: حالا صبر کنید من بحثم را تمام کنم حالا صبر کنید نمی‌شود این قدر عجله نکنید حالا یک نکته‌ای خدمت شما عرض کنم آقای عابدی در این درس چیز می‌کنیم می‌گوییم بعضی چیزها هست که تصور بکنید که کسی که دارد یک مطلب را تقریب می‌کند روی این طور چیزها فکر کرده و امثال اینها این است که خیلی عجله نکنید بگذارید ببینید چی مطلب را به کجا می‌رساند تا بعد ببنیم

خب ببینید یک بحثی مرحوم شهید صدر دارند در بحث تحلیل حقیقت نقل اشکالی در معقول بودن وضع تعیّنی، نقل اشتباه کردم حقیقت وضع تعیّنی، وضع تعیّنی چطوری معقول هست خب سؤال این هست که می‌گویند که شما یک لفظ را که استعمال می‌کنید در معناهای مختلف مجازاً، به برکت قرینه است در معنای اول، معنای دوم، دویست بار که لفظ را در معنای مجازی هم استعمال بکنید به برکت قرینه هست این به برکت قرینه بودن آیا باعث می‌شود ... این بین خود لفظ مجرد و لفظی که آن معنی خلاصه قرن اکید ایجاد نمی‌شود چون این لفظ مجرد همیشه دالّ بر آن معنی نبوده پس بنابراین چطور می‌شود؟ شما می‌گویید که بعد از این، این لفظ با آن معنای مجازی ارتباطی پیدا می‌کند علاقه‌ای بین این لفظ و آن معنی پدید می‌آید که نیاز به قرینه ندارد اصلاً تمام استعمالات با قرینه بوده استعمال با قرینه چطور منشأ می‌شود که دلالت لفظ بدون قرینه بر این معنی را تصحیح کند این اصل شبهه‌ای هست که در این مطلب هست مرحوم شهید صدر پاسخی که می‌دهند الان من پاسخش دقیق در ذهنم نیست الفاظی که می‌خواهم به کار ببرم شاید یک مقداری با الفاظ شهید صدر فرق داشته باشد ولی جوهر مطلب همین مطالبی هست که دارم عرض می‌کنم من چون به حافظه‌ام دارم اعتماد می‌کنم شاید دقیقاً فرمایش مرحوم شهید صدر را منتقل نکرده باشم پاسخ مطلب این هست که

ما آن لفظی که دالّ بر این معنی هست دو گونه هست آن قرینه‌ای که به برکت آن قرینه این لفظ را بر این معنی چیز می‌کنیم آن قرینه یک قرینه واحد است در همه موارد یک قرینه به کار می‌رود یکی این طوری است گاهی قرائن متنوع هست و یک قرینه نیست فرض کنید که شما می‌گویید که کلمه ضریر که اصل معنای لغویش به معنای آسیب‌دیده است این را شما می‌گویید تجوّزاً به معنای نابینا که یک قسم خاصی از آسیب‌دیده هست به کار می‌رود کثرت استعمال سبب می‌شود که حقیقت بشود در خصوص معنای نابینا می‌گویند چطور حقیقت می‌شود؟ می‌گویند چون قرینه‌های مختلف در کنار لفظ ضریر بوده است که استعمال ضریر در معنای نابینا را همراه داشته و این قرینه‌ها چون مختلف هستند سبب می‌شوند که بین خود لفظ، این قدر وقتی ما در استعمالات مختلف ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم این استعمالات مختلف قسمت مشترکش یعنی قدر مشترک این استعمالات لفظ ضریر هست و آن معنای نابینا چون آن قرائن مختلف السنخ هستند این مختلف السنخ بودنها سبب می‌شود که در ایجاد ارتباط کم کم آنها چیز نداشته باشد فرض کنید که آن داستان معروف پاولف[[1]](#footnote-1) را در نظر بگیرید که آن داستان آن بود که آن آزمایش معروف پاولف این هست که پاولف یک زنگی را به صدا در می‌آورد بعد از به صدا در آوردن زنگ با فاصله‌ای یک مقداری استخوان جلوی یک سگ قرار می‌داد یک مدت طولانیی این زنگ و استخوان قرار دادن را ادامه داد بعد یک موقعی زنگ را به صدا را در‌آورد و استخوان نبرد آزمایشاتش نشان می‌داد که بزاقهای دهان سگ با شنیدن صدای زنگ ترشح شده که نشانگر این هست که این سگ استخوان را در ذهنش تصور کرده که تصور استخوان منشأ شده برای ترشح بزاقهای دهان سگ خب این آثار چی هست؟ آثار این هست که یک تصور وقتی با تصور دیگر مقدار زیادی همراه باشد از تصور اول، تصور دوم همراه می‌آید این تصور لفظ ولو با قرینه باشد چون این قرائن‌ها متنوع هستند یعنی قرائنهایی نیستند که مثل هم باشند قرائن مختلفی وجود داشتند این قرائن مختلف

باعث می‌شود که آن قرن اکیدی که ایجاد بشود بین لفظ و آن معنی هست یعنی در واقع با خود تصور آن لفظ آن ارتباط با معنی پیدا می‌کند و همین که حقیقت وضع همین قرن اکید هست تحقق پیدا می‌کند من آن چیزی که در ذهنم از کلام شهید صدر هست این طوری است ولی تصور می‌کنم که نیازی نیست ما آن قرینه را مختلف السنخ هم بگیریم اگر قرینه یک قرینه واحد هم باشد باز ما از این لفظ به آن معنی پل می‌زنیم ولو همیشه یک قرینه معیّن هم باشد برای رسیدن به آن معنی باز ارتباط با شنیدن این لفظ چون خیلی وقتها این قرینه کنار این لفظ بوده به سرعت انسان به آن معنی می‌رسد ببینید حالا یک نکته به شما عرض بکنم شما یک زبان خارجی را که می‌خواهید بشنوید بفهمید زبان خارجی را ابتدا الفاظ خارجی را به الفاظ مثلاً زبان خودتان ترجمه می‌کنید در ذهن‌تان از راه ترجمه او معنی را می‌فهمید ولی وقتی این عملیات خیلی تکرار شد به تدریج آن واسطه حذف می‌شود این قدر سرعت به خرج داده می‌شود که بین خود آن لفظ و آن معنی یک قرن اکید ایجاد می‌شود ولو آن واسطه که لفظ زبان شما هست یک واسطه واحد است ولی تکرر شنیده شدن لفظ خارجی و تصور معنی ولو به توسط این لفظ زبان خودی باعث می‌شود این، این قدر بین اینها ارتباطات عمیق می‌شود که کم‌کم آن واسطه انسان نیاز به آن ندارد همین که لفظ را شنید آن معنی هم به ذهن خطور می‌کند یعنی سرعت انتقال ذهن از لفظ خارجی به آن معنی به حدّی می‌رسد که ترجمه کردن، ترجمه ذهنی انسان را بی‌نیاز می‌کند مرحوم آقای مجتهدی که از علمای برجسته آذربایجان بودند آقا میرزا عبدالله مجتهدی تبریزی در زبان فرانسه خیلی مسلط بودند ایشان می‌گفتند نشانه تسلط یک نفر بر زبان این است که الفاظ آن زبان را بدون ترجمه ذهنی معنایش را درک کند و می‌فرمودند من الان زبان فرانسه را این طوری هست که الفاظ این را که می‌بینیم مستقیماً معانی‌اش را درک می‌کنم این طوری است که خیلی وقتها آن واسطه در اثر کثرت این همدوشی، همدوشی این لفظ با آن معنی بین خود آن لفظ و خود آن معنی ارتباط بر قرار می‌شود رابطه بر قرار می‌شود بدون اینکه آن واسطه‌ای که این وسط بین این دوتا ارتباط بر قرار کرده دیگر به ذهن بیاید و نیازی نیست به

تدریج آن چیز بیاید شبیه همین در بحث انصرافی که ما داریم هم همین است انصراف ولو آن کثرت استعمالهایی که بوده به برکت تناسبات حکم و موضوع بوده یا با آن تحلیل شهید صدر که می‌گوییم آن قرینه چون مختلف السنخ هستند در ایجاد قرن اکید ایجاد در واقع ارتباط حالا قرن اکید که آن وضع است ولی حالا ممکن است به آن مرحله قرن اکید هم نرسد در یک مرحله‌ای کمتر از قرن اکید باشد ولی در ایجاد ارتباط بین معنای این لفظ و آن معنای مقدّر ولو تناسبات حکم و موضوع دخالت دارد ولی تناسبات حکم و موضوع چون مختلف السنخ هستند یک موقعی تناسب این موضوع با این حکم خاص است تناسب این موضوع با حکم دیگر تناسب با آن حکم دیگر احکامی که بین آنها با موضوعات، موضوعی مثل انسان با تناسب می‌خواهیم بر قرار کنیم این احکام مختلفه‌ای هست وقتی احکام مختلف شد تناسب و حکم و موضوعش مختلف هست چون آن تناسبات حکم و موضوع در موارد استعمال مختلف السنخ هستند بنابراین بین خود لفظ انسان و آن قید معنوی مقدّر ارتباط معنوی بر قرار می‌شود به طوری که با شنیدن لفظ انسان علاوه بر معنای خود لفظ انسان معنای آن قید مقدّر هم به ذهن متکلّم خطور داده می‌شود و به ذهن متکلّم خطور می‌کند حالا یا به این تقریب یا با تقریبی که ما گفتیم که حتی در آن موارد چیز هم نیازی نیست که ما مختلف السنخ بودن را پایش را وسط بکشیم نه نیازی نیست همین مقدار که مقدار زیادی ارتباط بین این لفظ و آن معنای مجازی مثلاً در آن مثالها معنای مجازی ایجاد بشود کفایت می‌کند شبیه همین هم در اینجا می‌گوییم ولو معمولاً ارتباط بین مثلاً لفظ انسان و آن قید متعارف آن انسان متعارف آن قیدی که متعارف بودن انسان را نشان می‌دهد به جهت تناسبات حکم و موضوع است حالا ولو تناسبات حکم و موضوع را هم مختلف النسخ نگیریم واحد بگیریم این ارتباط متکرر سبب می‌شود که بین خود انسان و آن قید مقدّر ارتباط بر قرار بشود به طوری که با شنیدن لفظ انسان آن قید مقدّر هم به ذهن انسان خطور بکند به طوری که متکلّم بتواند به نفس خطور اعتماد کند در افهام این معنی

پرسش: در مختلف السنخ چه شکلی می‌شود؟ پاسخ: در مختلف النسخ که راحت‌تر است در آنکه خیلی واضح هست که این لفظ اینها چون سنخ‌هایش مختلف هستند بین هیچ یک از تک تک اینها و این معنی ارتباط برقرار نمی‌شود آنکه در همه این استعمالات مشترک هستند این لفظ هست و این معنای مقدّر هست.

پرسش: معنای مقدّر چطوری به وجود آمده؟ پاسخ: فرض این هست که معنای مقدّر از مجموع این دوتا ایجاد شده، مجموع این دوتا. فرض کنید صد بار این معنای مقدّر از لفظ اراده شده ولی در این صدتا استعمال قدر مشترکش آن لفظ است آن جزء دومش به دلیل مختلف بودنش ارتباط با تک تک آنها ایجاد نمی‌شود جامعش هم یک جامع انتزاعی است جامع هویتی ندارد آنکه بین‌شان ارتباط بر قرار می‌شود و قرن اکید بین‌شان ایجاد می‌شود جزء مشترک دالّ و مدلول است

پرسش: یک جمله‌ای ابتدا به ساکن بار اول دارد گفته می‌شود ولی باز به همان مناسبت حکم و موضوع ما یک قیدی می‌فهمیم این دیگر فرمایش شما ... پاسخ: نه دیگر نمی‌‌آید دیگر نه نمی‌آید فرض این است که کثرت استعمال می‌خواهد منشأ بشود یک موقعی هست بحث این هست که خود انصراف مستقیماً این قید را می‌خواهد بیاورد خود انصراف آن بحثی نیست ما فعلاً اینکه روشن‌ترین بحث انصراف این است که تناسبات حکم و موضوع انصراف را بیاورد خب این واضح هست آن بحثی نیست بحث این است که چطور می‌شود کثرت استعمال انصراف را بیاورد بحث من این است کثرت استعمال در طول تناسبات حکم و موضوع می‌تواند منشأ انصراف بشود در طول، ولی وقتی منشأ انصراف شد دیگر آن تناسبات حکم و موضوع بعداً دخالت ندارد.

پرسش: اینجایی که الان موضوع را گفته هنوز که تناسبات حکم و موضوع شکل نگرفته بنابراین هنوز قرینه نیامده فقط انسان را گفته ولو به خاطر تناسبات حکم و موضوع دیگر این الان منصرف به انسان متعارف است این دالّ ... پاسخ: حالا صبر کنید من این را توضیح بدهم بحث این هست که ببینید انسان دالّ بر انسان متعارف در جملات قبلی بعد از شکل گیری جمله است یعنی انسان بعد از اینکه محمولش را می‌آوریم دالّ می‌شود بر انسان متعارف، در جمله دوم هم بعد از

آمدن محمول دالّ می‌شود بر انسان متعارف در جمله سوم هم بعد از آوردن محمول دالّ می‌شود چهارم، پنجم، دهم، صدم. ولی وقتی این تکرر اینها به قدری شد که ارتباط بین خود موضوع و این معنای مقدّر ایجاد شد دیگر محمول دخالت ندارد همچنان که تناسبات حکم و موضوع که در طول آوردن محمول بود می‌گوییم دخالت ندارد خود محمول هم می‌گوییم دخالت ندارد چون فرض این هست که بین خود تصور موضوع این معنای مقدّر ارتباط بر قرار شده به تعبیر دیگر حالا این طوری می‌خواهم تعبیر بکنم وقتی لفظ انسان را به کار بردیم نه حالا این طور تعبیر را به کار نبرم این را ... یعنی نتیجه بحثی که می‌خواهم بگویم می‌شود انصراف افرادی به وجود بیاید می‌خواهم بگویم انصرافهایی که به برکت مفهوم ترکیبی ایجاد می‌شود تکررش منشأ ایجاد انصراف در مرحله مفهوم افرادی می‌شود

پرسش: یعنی آن محمولات حذف می‌شود ... پاسخ: محمولات حذف می‌شود یا حالا به آن تقریبی که شهید صدر دارند چون محمولات متنوع هستند مختلف السنخ هستند

پرسش: ... پاسخ: الان وقتی که انسان را شنید به محض اینکه انسان را شنید آن تصور معنی را می‌کنند معنای خودش را و تصور قید دیگرش را می‌کند

پرسش: آن وقت دالّ بر آن قید دیگر یک انصرافی است که زائیده آن انصراف است یا اینکه الان یک اسناد مجازی است؟ پاسخ: نه مجازی نیست دالّ خود این انسان است ولی این لفظ انسان یک معنایی را مستقیماً ایجاد می‌کند که معنای خودش است یک معنای دیگری را به ذهن ما خطور می‌دهد در طول رساندن این معنای اول یعنی من انصراف را چون همیشه، ببینید نتیجه بحث این می‌شود من چون انسان را در استعمالات مختلف همراه تصور معنای خودش و معنای دیگر بارها دیدم این منشأ که با تصور لفظ انسان هم معنای خودش و در طول معنای خودش معنای دیگر به ذهن من خطور کند این قیدی را که می‌گویم در طول خودش را دقت کنید که چرا من این قید را رویش تکیه می‌کنم والا اگر این قید را

تکیه نکنم مطلب فرق می‌کند علتی که روی این قید تکیه می‌کنم آن این است که ما می‌خواهیم انصراف را به نقل برنگردانیم به وضع تعیّنی برنگردانیم

پرسش: ... پاسخ: نه مجاز که آن هم از همین سنخ است.

اگر قرار باشد که از این لفظ آن معنای دیگر در طول معنای خودش فهمیده نشود آن می‌شود وضع تعیّنی ما می‌خواهیم وضع را از سنخه وضع تعیّنی نگیریم هم افاده معنی را از خود این لفظ و به برکت این لفظ بدون آن تناسبات حکم و موضوع لازم نیست دیگر در این جمله ما تناسبات حکم و موضوع ... اگر در این جمله هم تناسبات حکم و موضوع می‌خواستیم باید صبر می‌کردیم محمول بیاید ببینیم این حکمی که هست آیا با این قید تناسب دارد یا تناسب ندارد؟ ما می‌خواهیم بگوییم نه منتظر محمول نمی‌شود همین که لفظ انسان را می‌شنود از لفظ انسان آن معنی به تبع فهمیده شدن معنای حقیقی خود انسان آن معنی هم تصور می‌شود در کنارش نه مستقل از او بنابراین این منشأ می‌شود که ما هر وقت لفظ انسان را بشنویم و معنای حقیقی انسان هم اراده کنیم آن قید کنارش بیاید به طوری که حالا یک نتیجه‌گیری هم اینجا هست که اگر ما لفظ انسان را تجوّزاً در معنای دیگری به کار بردیم مجازاً، دیگر آن معنای منصرف الیه به ذهن ‌خطور نمی‌کند چون در کنار معنای حقیقی آن معنای دیگر به ذهن انسان می‌آمد به خاطر همین این معنی معنای وضع تعیّنی لفظ انسان نیست که بگوییم انسان وضع شده است تعیّناً بر این مجموع مرکب نه

پرسش: چطور شده که در طول شده؟ پاسخ: به دلیل اینکه از اول در تمام این استعمالات در طول بوده در طول هم بوده یعنی تمام این استعمالات ابتداءً معنای انسان را می‌فهمیده از انسان به آن معنای دیگر

پرسش: ... مجاز چه شکلی بوده که آنجا تبدیل به وضع تعیّنی می‌شود ... پاسخ: نه آن هم ممکن است وضع تعیّنی نشود حالا این را فردا اجازه بدهید توضیح بدهم و من هنا یظهر که این گاهی اوقات این شبهه ایجاد می‌شود که می‌گویند مجاز مشهور خیرٌ من الحقیقة المحجور این تحلیل منطقی دارد معقول هست با این

تحلیلی که کردم حالا این را اجازه بدهید من فردا توضیح بدهم که می‌خواهم از این بحثها چی نتیجه بگیرم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»

1. . ایوان پیتروویچ پاولوف (به روسی: Иван Петрович Павлов) (زاده ۱۴ سپتامبر ۱۸۴۹ در ریازان، روسیه - درگذشته ۲۷ فوریه ۱۹۳۶) عصبشناس، فیزیولوژیست، روانشناس و پزشک روس است. پاولف در سال ۱۹۰۴ برنده جایزه نوبل فیزیولوژی و پزشکی شد. شهرت وی بیشتر از کارهای او در زمینه بازتاب شرطی ناشی میشود. [↑](#footnote-ref-1)